



## نشانه‌های روشن‌فکران

ادوارد سعید، ترجمه محمد اقتصاری

نشر آگه، ۱۳۸۲، ۱۳۹ صفحه

نشانه‌های روشن‌فکران

این دفتر مجموعه شش سخنرانی است که در برنامه «سخنرانی‌های.....» در سال ۱۹۹۳ ایراد شده است. هر چه درباره روشن‌فکران گفته شود ارتباطی با سکولاریسم هم پیدا می‌کند ولی ادوارد سعید در هیچ‌جا بحثی مستقل از سکولاریسم نکرده است.

سخنرانی دوم در این دفتر تحت عنوان «در تنگنا گذاشتن ملت و سنت‌ها» آمده است. قسمتی از این فصل را که در آن اشاره‌ای..... روشن‌فکران مسلمان شده است می‌آوریم.

سنت‌ها و ارزش‌هایی که روزگاری مقدس تلقی می‌شدند اکنون ریاکارانه و نژادپرستانه به نظر می‌آیند. در بسیاری از محیط‌های دانشگاهی آمریکا بحث درباره قانون - برای این‌که گاه با لیج‌بازی و تکبر ابلهانه‌ای همراه است - تا حدود زیادی نشان‌دهنده برخورد متزلزل روشن‌فکرانه نسبت به نمادهای ملی، سنت‌های مقدس و عقاید جزمی است. اما در فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ اسلامی یا چینی، با استمرار باورنکردنی و تمادهای بنیادین کاملاً محکمی که دارند، بسیاری از روشن‌فکران مانند علی شریعتی، آدونیس، کمال ابودیوب و روشن‌فکران جنبش چهارم ماه مه، به گونه‌ای تحریک‌آمیز آرامش ماندگار و انزوای مصون از تعرض سنت را آشفته می‌کنند.

به نظر من این مسئله در مورد کشورهای نظیر ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و آلمان نیز صادق است، زیرا اخیراً در این کشورها همین اندیشه هویت ملی به خاطر نقاط ضعفی که دارد نه تنها از سوی روشن‌فکران، بلکه توسط واقعیت جمعیت‌شناختی ضروری نیز به طور صریح مورد بحث و مجادله قرار گرفته است. هم‌اکنون اقلیت‌های مهاجری از مناطق استعماری پیشین در اروپا زندگی می‌کنند که مفاهیمی همچون «فرانسه»، «بریتانیا» و «آلمان»، همان‌طور که در طول سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۹۵۰ میلادی شکل گرفته بود، به آسانی آن‌ها را نادیده می‌گیرد. علاوه بر این، جنبش‌های جدید و تازه‌نفس فمینیست‌ها و همجنس‌بازان نیز در تمام این کشورها مشغول مبارزه با هنجارهای پدرسالانه و اساساً مردانه‌ای هستند که هنوز هم جامعه را اداره و کنترل می‌کنند. در ایالات متحده

تعداد فزاینده‌ای از مهاجران تازه‌وارد و نیز جمعیت نسبتاً قابل ملاحظه ساکنان بومی - سرخ‌پوستان فراموش‌شده‌ای که زمین‌هایشان مصادره شد و محیط زیستشان یا کاملاً نابود شد و یا توسط جمهوری در حال پیشرفت به کلی تغییر شکل یافت - به عنوان شاهد به جمع زنان فمینیست، آمریکاییان آفریقایی‌تبار و اقلیت‌های جنسی پیوسته‌اند تا با سنتی به مبارزه برخیزند که حاصل دو قرن حضور پیوریتن‌های (puritans) نیویانگلند و برده‌داران و مزرعه‌داران جنوبی بوده است. پاسخ‌گویی به تمام این مسائل مستلزم روی آوردن دوباره به سنت، وطن‌پرستی و ارزش‌های بنیادین یا خانوادگی است و همه این‌ها - چنان که دان کوایل تصور می‌کرد - به گذشته‌ای وابسته‌اند که دیگر نمی‌توان بازش یافت، مگر با انکار یا به نحوی با تحقیر تجربه زنده کسانی که به گفته بی‌نظیر اِمه سیزر، خواهان مقام و مکانی در میعادگاه پیروزی هستند.

در بسیاری از کشورهای جهان سوم تضاد جنجالی میان قدرت‌های حاضر در دولت ملی، از یک سو، و مردم محرومی که در داخل این کشورها بی‌دفاع مانده و سرکوب می‌شوند، از سوی دیگر، این فرصت واقعی را برای روشن‌فکران فراهم می‌کند تا در برابر پیشروی فاتحان ایستادگی کنند. در جهان عربی - اسلامی موقعیت به مراتب پیچیده‌تری حاکم است. کشورهایمانند مصر و تونس که از دیرباز، یعنی از زمان استقلال تا به حال، توسط احزاب ملی‌گرای سکولار اداره می‌شده‌اند اکنون با تبدیل شدن این احزاب به محفل‌ها و باندهای مختلف ناگهان توسط گروه‌های اسلامی تکه‌تکه شده‌اند. این گروه‌ها با حقانیت بسیار معتقدند که اختیاراتشان از جانب ستم‌دیدگان، فقرای شهری، روستاییان بی‌زمین و همه کسانی که هیچ امیدی جز احیا و نوسازی ارزش‌های پیشین اسلامی ندارند به آن‌ها تفویض شده است. بسیاری از مردم (این کشورها) حاضرند به خاطر این عقاید تا پای مرگ بجنگند.

اما اسلام، روی هم رفته، دین اکثریت است و به اعتقاد من کار روشن‌فکر این نیست که به سادگی مدعی شود که «اسلام تسننها یک مکنتب است» و بی‌آن‌که از

تفسیرهای بسیار متفاوت از اسلام سخنی بگویند راه اختلاف و ابراز مخالفت‌ها را هموار کنند. اسلام در مجموع دین و فرهنگ است و به رغم ترکیب این دو با هم، به هیچ وجه یک پارچه و همگن نیست. تا آن‌جا که مسئله ایمان و هویت اکثریت عظیمی از مردم مطرح است اصلاً لازم نیست روشن‌فکران صرفاً به گروه هم‌آوایان ستایش‌گر اسلام پیوندند، بلکه بهتر این است قبل از هر چیز تفسیری از اسلام را مطرح کنند که بر سرشت پیچیده و نامتعارف آن تأکید دارد - آدونس شاعر و روشن‌فکر سوری می‌پرسد: اسلام فرمان‌روایان یا اسلام شاعران و فرقه‌های مخالف؟ - و بعد، از مقامات اسلامی بخواهند تا اعتراض‌های اقلیت‌های غیراسلامی، حقوق زنان و حقیقت مدرنیته را با عنایت انسانی و بازانندیشی صادقانه مورد توجه قرار دهند و از شعارهای جزمی و به ظاهر مردم‌پسند بپرهیزند. نکته اصلی برای روشن‌فکران در جهان اسلام احیای اجتهاد - استنباط شخصی - است و کناره‌گیری بزدلانه از علمای جاه‌طلب سیاست‌باز یا عوام‌فریبان محبوب چاره کار نیست.

در هر حال، روشن‌فکر از هر سو مورد هجوم و بدون وقفه درگیر مسئله وفاداری است. همه ما بدون استثنا به نوعی اجتماع ملی، مذهبی یا قومی وابسته‌ایم. هیچ کس، صرف نظر از بلندی صدای اعتراض‌هایش، برتر از قید و بندهای سازمان‌یافته‌ای نیست که فرد را به خانواده، اجتماع و به‌ویژه ملیت پیوند می‌دهد. گروه‌های نوحاسته و درگیر - مثلاً بوسنیایی‌ها یا فلسطینی‌های امروز - هم‌بمن قدر که احساس کنند مردم سرزمینشان تهدید به اضمحلال سیاسی و گاه نابودی واقعی جسمانی می‌شوند خود را ملزم به دفاع از آن‌ها می‌بینند و با تمام نیرو برای مقابله و جنگ با دشمنان ملی دست به هر کاری می‌زنند. این البته ناسیونالیسم تدافعی است و همان‌طور که فرانتس فانون اوضاع را در دوران اوج جنگ استقلال الجزایر با فرانسه (۱۹۵۴ - ۱۹۶۲) تجزیه و تحلیل کرده است هم‌صدا شدن با ستایشگران ناسیونالیسم ضد‌استعماری، آن‌طور که در حزب و رهبری آن تجسم یافت،

کافی نیست. مسئله هدف همیشه مطرح است و حتی در بحبوحه نبرد مستلزم تجزیه و تحلیل‌گزی‌نشان‌هاست. آیا ما فقط به این دلیل می‌جنگیم تا خود را از سر استعمار خلاص کنیم و این هدفی ضروری است یا به این می‌اندیشیم که وقتی آخرین پلیس سفیدپوست سرزمین ما را ترک می‌کند چه خواهیم کرد؟

به نظر فانون، هدف روشن‌فکر بومی صرفاً این نیست که پلیس سفیدپوست را با همتای بومی‌اش عوض کند، بلکه چیزی است که فانون با وام گرفتن از امه سبزه خلق جان‌های تازه می‌نامد. به عبارت دیگر، اگرچه تلاش روشن‌فکر برای تضمین بقای جامعه در طول دورانی که بحران ملی شدید پیش می‌آید ارزش بی‌حد و حصری دارد، اما وفاداری به مبارزه جمعی برای بقا نباید روشن‌فکر را طوری گرفتار کند که حس انتقادی‌اش سست شود و یا ضرورت‌ها را دست کم بگیرد؛ ضرورت‌هایی که باید از مقوله بقا فراتر روند و به مسائل آزادی سیاسی، به انتقاد از رهبری و به ارائه راه‌کارهای دیگری بپردازند که چه‌بسا به بهانه بی‌ارتباط بودن با نبرد اصلی موجود به حاشیه رانده شده و کنار گذاشته شده‌اند. حتی در میان ستم‌دیدگان نیز برنده و بازنده وجود دارد و وفاداری روشن‌فکر نباید منحصر به شرکت‌کردن در راهپیمایی جمعی باشد. روشن‌فکران بزرگ مانند تاگور هندی یا خوزه مارتی کوبایی نمونه بارز در این مورد بودند. آن‌ها با این‌که تا پایان زندگی ناسیونالیست باقی ماندند، اما هرگز به خاسط ناسیونالیسم دست از انتقاد برنداشتند.

در هیچ کشوری بیش از ژاپن مدرن تأثیر متقابل ضرورت‌های مبارزه جمعی و معضل اتحاد روشن‌فکری دردناک و پیچیده و دشوار نبوده است. دوران بازگشت میچی در سال ۱۸۶۸، که موجب بازگشت امپراتور شد، الغای فئودالیسم را در پی داشت و آغازگر روش سنجدیه‌ای برای ایجاد یک ایدئولوژی جدید ترکیبی بود. این اصلاحات به طور فجیعی به نظامی‌گری فاشیستی و نابودی ملی منجر شد و در شکست امپراتوری ژاپن در سال ۱۹۴۵ به اوج خود رسید. آن‌طور که کارول گلوک

مورخ استدلال کرده است ایدئولوژی امپراتور (tennosei Ideologii) ابستکار روشن‌فکران دوره میجی بود و اگرچه در آغاز با نوعی احساس از موضع دفاع ملی و حتی احساس حقارت پرورش یافت، اما در سال ۱۹۱۵ به ناسیونالیسمی تمام‌عیار تبدیل شد که هم‌زمان هم مستعد نظامی‌گری افراطی بود، هم مستعد احترام به امپراتور و هم مستعد نوعی بومی‌گری (nativism) که فرد را مطیع دولت می‌کرد. این ایدئولوژی نژادهای دیگر را نیز تحقیر می‌کرد و دامنه این تحقیر تا آن‌جا گسترش یافته بود که به عنوان مثال، به نام شیدوین زکسو، عقیده‌ای که ژاپنی‌ها را نژاد برتر می‌دانست، قتل عام خودسرانه چینی‌ها را در دهه ۱۹۳۰ مجاز اعلام می‌کرد.

یکی از شرم‌آورترین رویدادهای تاریخ جدید روشن‌فکران هنگام جنگ دوم جهانی اتفاق افتاد. این رویداد، آن‌طور که جان داور شرح داده، مربوط به زمانی است که روشن‌فکران ژاپنی و آمریکایی وارد نبردی به اصطلاح ملی و نژادی در وضعیت اهان‌آمیز و نهایتاً تحقیرکننده شدند. به نظر ماسائو میوشی بسیاری از روشن‌فکران ژاپنی پس از جنگ متقاعد شدند که اساس مأموریت جدید آن‌ها تنها از کار انداختن ایدئولوژی مشترک (tennosei) نیست، بلکه برای رقابت با غرب باید به ایجاد ذهنیت فردگرای لیبرال (shutaisei) بپردازند. میوشی می‌گوید اما افسوس که «اوج پوچی نظریه مصرف‌گرا که نفس عمل خریدن را به تنهایی برای تأیید و تضمین فردیت انسان‌ها کافی می‌داند» این تلاش را محکوم به شکست کرد. میوشی یادآوری می‌کند که اگرچه توجه روشن‌فکر بعد از جنگ به موضوع ذهنیت جلب شده بود، اما در عین حال این روشن‌فکر می‌کوشید تا افکار و احساسات خود را درباره مسایل مربوط به مسئولیت ناشی از جنگ نیز بیان کند؛ مسایلی که در آثار مارویاما ماسائو، نویسنده ژاپنی، به‌ویژه آن‌جا که به طور مؤثری از «اجتماع ندامت» روشن‌فکرانه سخن می‌گوید مطرح شده است.

در دوران ظلمت بسیار پیش می‌آید که هم‌وطنان روشن‌فکر از او انتظار دارند که درباره رنج‌های آن ملت سخن بگوید، اظهار

نظر کند و بر آن رنج‌ها شهادت بدهد. روشن‌فکران برجسته، اگر بخواهیم توصیف اسکار وایلد را به کار ببریم، همیشه رابطه‌ای نمادین با زمانه خود دارند. آنان در منظر آگاهی جمعی مظهر پیشرفت و شهرت و اعتباری هستند که می‌تواند به خاطر مبارزه‌های جاری یا جامعه‌ای درگیر بسیج شود. روشن‌فکران برجسته حتی در بسیاری از اوقات ناچارند فشار ناشی از تحقیر جامعه خود را تحمل کنند؛ چه در زمانی که جناح‌های درون جامعه روشن‌فکر را هم‌دست طرف مقابل معرفی می‌کنند (این مورد در ایرلند و نیز مراکز کشورهای غربی در طول سال‌های جنگ سرد که موافقان و مخالفان کمونیسم به جان هم می‌افتادند کاملاً متداول بود) و چه زمانی که گروه‌های دیگر برای حمله بسیج می‌شوند. تردیدی نیست که اسکار وایلد خود رنج گناه همه متفکران پیشگامی را که جرأت کرده بودند با هنجارهای طبقه متوسط جامعه به مخالفت برخیزند حس می‌کرد. در زمان خود ما مردی نظیر الی ویزل مظهر رنج‌های شش میلیون یهودی است که در جریان یهودکشی رژیم نازی نابود شدند.

به این وظیفه بسیار بسیار مهم، یعنی بازنمایی درد مشترک ملت خودی، شهادت دادن بر رنج‌ها و مصایب این ملت، تأکید دوباره بر حضور ماندگارش و تحکیم خاطره آن، چیز دیگری نیز باید افزوده شود که به عقیده من فقط روشن‌فکر باید وظیفه انجام دادن آن را به عهده بگیرد. روی هم رفته بسیاری از رمان‌نویسان، نقاشان و شاعران، مانند مازونی، پیکاسو یا نرودا تجربه تاریخی مردم کشور خود را در آثار هنری بیان کرده‌اند و این آثار به نوبه خود شاه‌کارهای بزرگ شناخته شده‌اند. به اعتقاد من وظیفه روشن‌فکر این است که بحران را با صراحت تعمیم بخشد؛ چشم‌انداز انسانی گسترده‌ای از آنچه نژاد یا ملت خاصی را رنج می‌دهد ارائه کند و این تجربه را به رنج‌های ملت‌های دیگر پیوند دهد.

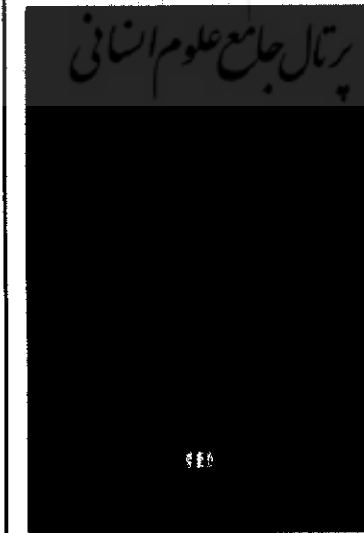


## فلسفه سیاست در جهان معاصر کریستین دولا کامپانی

ترجمه بزرگ مادر راد

انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۸۲

هفت + ۳۱۹



کتاب کم‌حجم و پرمطلبی است که یک پیشگفتار و یازده فصل و یک خاتمه دارد. مدت‌ها در غرب فلسفه سیاست از یاد رفته بود اما در سی‌چهار سال اخیر دوباره به آن توجه شده است. مطالب این کتاب با نظر به مهم‌ترین مسائل سیاسی زمان تدوین شده است. به مناسبت قسمتی از فصل دوم آن را که به مسئله سکولاریسم راجع می‌شود در اینجا می‌آوریم:

### سیاست و دین

دین بر این فرض متکی است که نیروهای نامرئی‌ای وجود دارند که دست عقل به دامن آن‌ها نمی‌رسد و خود دین مجموعه‌ای از اعتقادات و رفتارهای جمعی است که هدف آن‌ها دستکاری و تأثیرگذاری بر این نیروها به قصد تحصیل بعضی نتایج است. به این اعتبار پدیده دین یک وجه کلی هستی انسانی است و عنصر دینی و عنصر اجتماعی حکم دو کلی را دارند که تا حدی مصادیق آن‌ها اشتراک دارند. (مثل اشتراک صفات ضاحک و ناطق در انسان). البته مسلم است که من صور شخصی‌تر دین‌داری، از اعمال قلبی و ایمانی گرفته تا عرفان ناب را انکار نمی‌کنم منتهم این‌ها در حاشیه تجلیات جمعی دین متظاهر می‌شوند. اما در سطوح زیرین من فقط به نحوه حلول و تجسم عنصر دینی در نهادها حصر توجه می‌کنم. تأمل در نحوه حلول عنصر دینی در عنصر اجتماعی خود فی‌نفسه اشکال بزرگی سر راه ما می‌تراشد به این معنا که عنصر دینی که هدف اعلای آن به وجود آوردن «پیوند» اجتماعی است (کلمه لاتینی دین / religio به معنی وصل کردن است) می‌تواند با عنصر سیاسی که هدف اعلای آن هم وصل کردن است - یعنی مشابه با هدف غایی دین - همزیستی بکند؟

برای فهم این مطلب، رابطه این دو عنصر را که در جریان تاریخ به سه صورت اصلی تجلی یافته بررسی می‌کنیم. اول آن‌که جوامعی وجود دارند که در آن‌ها عنصر سیاسی کاملاً جذب عنصر دینی شده است. به عبارت دیگر، قدرت «دنیوی» در قدرت «روحانی و معنوی» مستحیل گشته است. دولت در جوامعی که دین